

Major Nishapur Industries throughout the 3rd to 6th Centuries AH Based on Archaeological Data and Written sources

Hamidreza Sanaei*

Assistant Professor of Islamic Civilization and History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, hr.sanaei@um.ac.ir

Abdolrahim Ghanavat

Associate Professor of Islamic Civilization and History, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, ghanavat@um.ac.ir

Abstract

In harmony with Nishapur's agriculture and trade throughout the 3rd to 6th centuries AH, its industries enjoyed considerable prosperity. For knowing the number, quality, and development of these industries, we can benefit from the two categories of works: literary sources and archaeological discoveries of historical sites of Nishapur. The information obtained from each of these two categories, individually, will only clarify the limited angles of the city's industries, and a separate piece of them will render the research about this issue fruitless and incomplete. But, with integrating the data obtained from both, a significant part of the information gap of each one is eliminated. After the introduction of Nishapur's important industries in this period, this paper attempts, with using descriptive-analytical methods and combining both information, to study boom and recession of them in Nishapur. Results indicated that knitting, pottery, metalworking and glassblowing were, respectively, the most important industries of Nishapur in this period. The third to sixth centuries, especially the second half of the sixth century, respectively, were the peak of the industrial boom and the relative decline of the city.

Keywords: Nishapur, Weaving, Pottery, Metalworking, Glassblowing

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم

شماره چهارم (پیاپی ۳۶)، زمستان ۱۳۹۶، صص ۱۹۵-۲۱۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۵/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۲۸

صنایع عمده نیشابور در سده‌های ۳ تا ۹ تا ۱۲م بر پایه داده‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب

حمیدرضا ثنائی* - عبدالرحیم قنوت**

چکیده

در سده‌های سوم تا ششم قمری/نهم تا دوازدهم میلادی، صنایع نیشابور هم‌پایه کشاورزی و تجارت آن رونق بسزایی داشت. برای آگاهی از شمار، کیفیت و دگرگونی این صنایع باید از دو دسته آثار بهره برد: منابع مکتوب و کشفیات باستان‌شناسی از محوطه‌های تاریخی نیشابور. اطلاعات به‌دست‌آمده از هریک از این دو دسته، به‌صورت جداگانه، تنها زوایای محدودی از صنایع این شهر را روشن می‌کند و تکیه جداگانه بر آن‌ها، پژوهش درباره این موضوع را بی‌ثمر و ناقص خواهد کرد؛ اما با قرارگرفتن اطلاعات آن دو دسته در کنار یکدیگر و یکپارچه‌شدن آن‌ها، بخش چشمگیری از خلأ اطلاعاتی هریک در این باره مرتفع می‌شود. مقاله حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه تلفیق اطلاعات یادشده، می‌کوشد پس از معرفی صنایع مهم نیشابور در این دوره، زمان رونق و رکود آنها را بررسی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد بافندگی، سفالگری، فلزکاری و شیشه‌گری به ترتیب مهم‌ترین صنایع نیشابور در این دوره بوده است و سده‌های سوم تا پنجم قمری و سده ششم قمری، به‌ویژه نیمه دوم آن، به ترتیب اوج رونق و رکود نسبی صنعت در این شهر بوده است.

واژه‌های کلیدی: نیشابور، بافندگی، سفالگری، فلزکاری، شیشه‌گری

* استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسؤول) hr.sanaei@um.ac.ir

** دانشیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، ghanavat@um.ac.ir

مقدمه

تاریخی، جغرافیایی، ادبی و رجالی. این منابع مکتوب به‌ویژه منابع رجالی که دربردارنده نسبت‌های شغلی عالمان نیشابور است، خلأ اطلاعات حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی را تا حدود چشمگیری مرتفع می‌کند. با تلفیق اطلاعات حاصل از این دو دسته منابع، هم‌شناسایی صنایع عمده نیشابور در این دوره و هم‌آگاهی یافتن از رونق و رکود کلیت صنعت در آنجا امکان‌پذیر می‌شود. مقاله حاضر با جمع میان اطلاعات منابع مکتوب و داده‌های باستان‌شناختی، در پی پاسخ به این دو پرسش است: اول اینکه صنایع عمده نیشابور در سده‌های ۳ تا ۶ ق کدام بودند و دوم اینکه رونق و رکود صنعت در این شهر به‌طور کلی و فراز و فرود هریک از صنایع به‌طور خاص در چه دوره‌ای رخ داده است.

پیشینه پژوهش

چنان‌که به‌صورت اجمال اشاره شد، برخی پژوهش‌های جدید درباره معدودی از صنایع نیشابور در دوره موضوع بحث به نگارش درآمده است و حاصل کاوش‌های باستان‌شناسی است که نخستین‌بار هیئت اعزامی موزه هنر متروپولیتن (Metropolitan) از سال ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹م/۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸ش و سپس در سال ۱۹۴۷م/۱۳۲۶ش در محوطه‌های باستانی نیشابور انجام داده‌اند (Allen, 1982: 7). مجموعه اطلاعات کاوش‌های مزبور آگاهی بسیاری درباره هنر و زندگی در شهر نیشابور در سده‌های ۳ تا ۶ ق به دست می‌دهد (Wilkinson, 1987: 290). برپایه آثار به‌دست‌آمده از این کاوش‌ها، ویلکینسون (Wilkinson)، جیمز آلن (James Wilson Allan) و کروگر (Kröger) به‌ترتیب کتاب‌های *Nishapur: Pottery of the Early Islamic Period* (در سال ۱۹۷۳م)، *Nishapur: Metalwork*

نیشابور در سده‌های ۳ تا ۶ ق/۱۲ تا ۹م، دوره طلایی رونق خویش را تجربه کرد.^۱ همچنان‌که این شهر در این دوره به‌لحاظ فرهنگی و سیاسی اهمیت داشت، در عرصه اقتصادی و در زمینه‌های تجارت، کشاورزی و صنعت نیز جایگاه نسبتاً مطلوبی داشت. تعدد و کیفیت آثار سفالی، فلزی و شیشه‌ای مکشوف در محوطه‌های باستانی نیشابور که به این دوره اختصاص دارد و زینت‌بخش موزه‌های داخلی و خارجی است، از صنعت شکوفای آن در این دوره خبر می‌دهد.

باوجود چنین صنعت شکوفایی، هنوز پژوهش مستقلی درباره مجموعه صنایع عمده این شهر به چشم نمی‌خورد و آنچه در این‌باره یافت می‌شود، مطالبی است که در قالب چند کتاب، مقاله و پایان‌نامه درباره سه صنعت سفالگری، فلزکاری و شیشه‌گری نیشابور در این دوره به رشته نگارش درآمده است (نک: پیشینه پژوهش). اساس این پژوهش‌ها بر شرح آثار مکشوف در محوطه‌های باستانی این شهر است که به‌علت اینکه دربرگیرنده جزئیات مفصل است، برای تعمیم صنایع نیشابور در این دوره درخور جمع بندی نیست و از این‌رو، برای ترسیم نمایی از آن و آگاهی از ادوار رونق و رکودش چندان استفاده‌کردنی نیست. این آثار درباره جزئیات فنی و هنری این صنایع از جمله انواع اشیاء فلزی، سفالی و شیشه‌ای و اشکال و تزیین یا تکنیک ساخت آنها سخن گفته‌اند.

حال به فرض درخور استفاده‌بودن منابع در این‌باره، صنایع مهم نیشابور در این زمان به سه صنعت سفالگری، فلزکاری و شیشه‌گری محدود نبوده است؛ بنابراین، برای بررسی این موضوع، راهی جز رجوع به دسته دیگری از منابع، یعنی منابع مکتوب کهن، وجود ندارد. منابعی که خود انواع مختلفی دارد؛ مانند منابع

تجارت و صنعت با شهرهای ری و اصفهان شروع به رقابت کردند (Idem, 1963: 147). نیشابور در دوره سامانی نیز پیشرفت اقتصادی درخور ملاحظه‌ای یافت و این وضعیت بر رونق صنایع افزود. در اثر رفت و آمد کاروان‌های تجاری، شهرهایی همچون نیشابور آباد شد و از مراکز مهم دادوستد اقتصادی شد (ناجی، ۱۳۸۶: ۳۱۳).

صنایع نیشابور در دوره تاحدودی کوتاه غزنوی و سپس دوره سلجوقی رونق خود را حفظ کرد. دوره سلجوقی عصر شکوفایی و اوج صنایع گوناگون مانند فلزکاری و بافندگی دانسته شده است (کیانی، ۱۳۷۷: ۱۱۴)؛ اما از اطلاعات موجود، نباید به قطع درباره اوج رونق همه صنایع نیشابور در این دوره سخن گفت. باین‌همه، طبق شواهدی این دوره و به‌ویژه نیمه دوم سده پنجم قمری، یکی از دوره‌های رونق صنایع در نیشابور شمرده می‌شود. در این زمان نیشابور هم مرکز دادوستدی برای یک منطقه کشاورزی حاصلخیز بود و هم کانون صنعت و تجارت به شمار می‌رفت (Bosworth, 1963: 153). آرامش نسبی حکمفرما بر خراسان در حکومت طولانی سنجر در نیمه نخست سده ششم قمری نیز، زمینه رشد اقتصادی شهرهای خراسان از جمله نیشابور را فراهم آورد.

یورش ویران‌کننده غزها در سال ۵۴۸ ق/ ۱۱۵۳ م به خراسان، پایانی بر چندین سده رونق تمدن در برخی از شهرهای خراسان، همچون نیشابور، بود (نک: قزوینی، ۱۳۶۶: ۲۳۶). باین‌همه، در نیشابور صنایع چنان ریشه‌دار شده بود که به‌زودی از ویرانه‌های شهر جوانه زد و در مدت هفت دهه، بدان پایه رسید که نقل شده است مغولان پس از قتل‌عام نیشابوریان در سال ۶۱۸ ق/ ۱۲۲۱ م، چهارصد صنعتگر را به اسارت بردند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۴۰/۱).

of the Early Islamic Period (در سال ۱۹۸۲ م) و *Nishapur: Glass of the Early Islamic Period* (در سال ۱۹۹۵ م) را منتشر کردند. سیف‌الله کامبخش فرد نیز کتاب *کاوش‌های نیشابور و سفالگری ایران در سده پنجم و ششم هجری* را در سال ۱۳۴۹ ش، به زبان فارسی پدید آورد. افزون‌برآن، باید به دو پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد با عنوان *بررسی هنر فلزکاری نیشابور از صدر اسلام تا حمله مغول* (مهبجور، ۱۳۷۲ ش) و *بررسی نقوش و کتیبه‌های سفال نیشابور* (جلیلی، ۱۳۸۱ ش) اشاره کرد.

همچنین مقاله‌هایی درباره فلزکاری و سفالگری نیشابور نوشته شده است که از آن جمله باید به «زیبایی‌شناسی نقوش سفال نیشابور» نوشته سیدابوتراب احمدپناه (هنرنامه، ۱۳۸۰)، «سفالگری نیشابور در عهد سلجوقیان» نوشته سیف‌الله کامبخش فرد (بررسی‌های تاریخی، آبان ۱۳۴۶)، «فلزکاری نیشابور در دوره اسلامی (قرون ۲ تا ۶ ق)» نوشته هادی شریفان و مصطفی ده‌پهلوان (باستان‌پژوهی، بهار ۱۳۸۷) اشاره کرد.

نگاهی عام به صنایع نیشابور در سده‌های ۳ تا ۶ ق

در سده‌های میانی، مسلمانان با بهره‌گیری از میراث کهن ممالک مغلوب، به تدریج در بسیاری از صنایع به جایگاه مطلوبی دست یافتند. در میان ولایات ایران، خراسان بزرگ گویا در صنایع گوناگون جایگاه برجسته‌ای داشته است. شهرهای خراسان از مراکز صنعت و حرف محلی بوده است و منسوجات و دیگر کالاهای تولیدی خاص این ولایت تا نواحی دوردست صادر می‌شده است (Bosworth, 1975: 170).

آغاز پیشرفت نسبی صنایع نیشابور را باید اوایل سده ۳ ق دانست. در این زمان، نیشابور و مرو در

صنایع عمده نیشابور

۱. بافندگی

در جهان اسلام پارچه‌بافی همیشه صنعت پراهمیتی بوده است (Bosworth, 1963: 151). در میان سرزمین‌های اسلامی، خراسان همچون برخی از مناطق دیگر در این صنعت جایگاه برجسته‌ای داشته است. اطلاعات ارزشمند برخی از منابع جغرافیایی سده چهارم قمری، صنعت بافندگی خراسان را در این سده پررونق و محصولات آن را متنوع نشان داده است. دوره سلجوقی اوج این صنعت دانسته شده است (نک: محمدحسن، ۱۳۶۶: ۲۲۷، ۲۳۱-۲۳۳)؛^۲ اما نبود منابعی از نوع منابع جغرافیایی سده چهارم قمری، آگاهی‌یافتن از چگونگی این صنعت در خراسان در سده‌های پنجم و ششم قمری را مانع می‌شود. باوجود این، اطلاعاتی که بیشتر از منابع رجالی به دست می‌آید (نک: ادامه مقاله)، تأییدکننده صحت دیدگاهی است که دوره سلجوقی را اوج این صنعت دانسته است. براین‌پایه، به نظر می‌رسد که این صنعت در سده پنجم قمری در خراسان در اوج بوده است. به‌طور کلی، در شمال شرق ایران، یعنی خراسان، افزون‌بر مرو و نیشابور و رستاق‌های پیرامون آن، شهرهای هرات و نسا و ابیورد نیز به تولید منسوجات شهره بوده‌اند (نک: مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۴). اهمیت این صنعت در خراسان، بازرگانان پارچه را در این‌جا در میان طبقه سرمایه‌دار بسیار برجسته کرده بود (Bosworth, 1963: 151-152).

مهم‌ترین محصول نیشابور منسوجات بود (Ibid, 1963: 151). در خراسان نفیس‌ترین و مرغوب‌ترین جامه‌های پنبه‌ای و ابریشمی تولید می‌شد^۳ که به‌علت فراوانی و نکویی، به دیگر شهرهای اسلامی و برخی از سرزمین‌های غیراسلامی برده می‌شد. ابن‌حوقل کیفیت و برتری پارچه و جامه‌های نیشابوری را باعث آن

می‌دانست که شاهان و رئیس‌ان از میان منسوجات گوناگون، ترجیح دهند آنها را بر تن کنند. او می‌نویسد که از هیچ شهر و ناحیه‌ای پارچه‌ای مانند منسوجات نیشابور بر نمی‌خیزد (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۵۵، ۲۸۲؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸-۱۹۳۹: ۴۳۳، ۴۵۲). گزارش مقدسی سخن ابن‌حوقل را تأیید می‌کند. به‌نوشته مقدسی، پارچه نیشابوری چنان درخششی داشت که مصریان و عراقیان خود را با آن می‌آراستند (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۱۵). براساس گزارش ابن‌حوقل، در این شهر بزازانی از شهرهای گوناگون در فندق‌ها و خان‌انبارهای خاص بزازان به خرید و فروش پارچه مشغول بودند (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸-۱۹۳۹: ۴۳۳).

پشم و مو را از دام‌های محلی تأمین می‌کردند یا از بیابان‌های تُرک‌نشین می‌آوردند (Bosworth, ibid) و پنبه را که خراسان به کشت نوع مرغوب آن معروف بود (ثعالبی، بی‌تا: ۲۱۴)، در واحه‌های محلی کشت می‌کردند یا از مناطق گرمسیر جنوب ایران، از جمله مَکران، می‌آوردند (Bosworth, ibid). یکی از محصولات کشاورزی نیشابور پنبه بود (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۲۹۲). در نیشابور پنبه‌فروشان (قَطَّان) متعددی (برای مفهوم قَطَّان، نک: سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۱۹/۴) شناخته شده‌اند که از سده سوم تا سده پنجم قمری می‌زیسته‌اند (نک: سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۸۵/۳، ۱۷۸/۵؛ فارسی، ۱۳۶۲: ۲۷۴، ۵۱۰؛ ابن‌ماکولا، بی‌تا: ۳۹۵/۶؛ ابن‌کثیر، ۱۴۰۸: ۳۰۸/۱۱؛ ابن‌ابی‌الوفاء، بی‌تا: ۹۹/۱؛ ابن‌ابی‌یعلی، ۱۳۷۱ق: ۴۲۵/۱).

خراسان همچنین در میان مراکز تأمین‌کننده ابریشم خام در جهان اسلام جایگاه خاصی داشت. اگرچه شاید مرو و گرگان و آمل، دست‌کم در سده چهارم قمری، در تولید ابریشم شهرت بیشتری داشتند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۶۳، ۲۸۲؛ مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۴).

نیشابور نیز در همین زمان در تولید ابریشم شهرتی کسب کرده بود (حدود العالم، ۱۳۷۲: ۲۹۲).

وجود دسته‌های گوناگون عالمان همچون محدثان، واعظان، فقیهان و ادیبان و جماعت‌های صوفیان و زهاد و نژادهای کرد، فارس، ترک و عرب و همچنین اشراف ثروتمند و توده متوسط و فقیر در نیشابور که برخی از ایشان در ظاهر از یکدیگر بازشناخته می‌شدند، زمینه تنوع منسوجات را فراهم کرده بود. البته گاهی کسانی همچون ابوالقاسم قشیری (۳۷۶ تا ۴۶۵ ق/ ۹۸۶ تا ۱۰۷۳ م) به چند دسته از گروه‌های یادشده تعلق داشتند. او در عین آنکه صوفی بود، عالمی فقیه و مفسر، متکلمی اصولی و ادیبی نحوی و نیز کاتب و شاعر بود (نک: فارسی، ۱۳۶۲: ۵۱۲ و ۵۱۳) که در این صورت، پوشش یکی از سه دسته صوفیان یا عالمان یا اهل شعر و ادب را بر تن می‌کرد. بنابر گزارش مقدسی، دست‌کم در سده چهارم قمری فقیهان و بزرگان نیشابور طیلسان^۵ می‌پوشیدند و تحت‌الحنک نمی‌کردند (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۸)^۶ و خطیبان آن همچون دیگر خطبای خراسان، به جای قبا^۷ و ردا^۸، بر تن می‌کردند (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۷؛ مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۷۷).

چنان‌که پیشتر اشاره شد، انواع جامه‌های ابریشمی و پنبه‌ای در نیشابور تولید می‌شد. کرایسیان تاحدودی فراوانی را در نیشابور در دوره موضوع بحث سراغ داریم که به فروش کرباس (جامه پنبه‌ای سفید) و جامه‌های کرباسی اشتغال داشتند (نک: ادامه مقاله). در درجه بعدی به جامه‌های مویی و پشمی باید اشاره کرد که از دیگر محصولات نیشابور بودند (مقدسی، ۱۹۰۶، ۳۲۳ و ۳۲۴). همچنین تکه پارچه‌ای کتان^۹ در موزه متروپولیتن موجود است که برپایه کتابت گلدوزی شده‌اش، در سال ۲۶۶ ق/ ۸۷۹ و ۸۸۰ م در نیشابور بافته شده است (دیماند، ۱۳۶۵: ۲۴۲). این پارچه کتان ضمن خبردادن از سابقه کهن صنعت بافندگی در نیشابور در

دوره اسلامی، از ساخت پارچه‌های کتان در آنجا نیز حکایت می‌کند. منابع نام انواع پارچه‌ها و جامه‌های بافت نیشابور را ارائه کرده‌اند که مفهوم برخی از آنها به‌طور کامل روشن نیست. کم‌اهمیت‌ترین درجه منسوجات، پارچه‌های پنبه‌ای و نمدهای ساده و بی‌نقش بود که برای توده‌های مردم تولید می‌شد (Bosworth, ibid).

منابع رجالی برخی از نمدهوشان (لبادان) (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۲۴/۵) را معرفی کرده‌اند که بیشتر به سده سوم قمری تعلق داشته‌اند و حافظ ابو عبدالله احمد بن نصر قُرشی (د. ۲۴۵ ق/ ۸۵۹ م) و ابونصر احمد بن [محمد بن] نصر (متوفی ۲۸۰ ق/ ۸۹۳ م)، بزرگ حنفیان نیشابور، معروف‌ترین آنها بوده‌اند (نک: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۸۲؛ ذهبی، بی‌تا: ۵۴۰/۲؛ ابن‌ابی‌الوفاء، بی‌تا: ۱۲۳/۱، ۱۲۹؛ سمعانی، ۱۳۹۵: ۱۹۴/۱). همچنین همین منابع از بین پلاس‌سازان (أکاف سازنده اکاف که بر پشت چهارپا می‌نهند) نیشابور دو تن را نام برده‌اند که یکی به نیمه دوم سده پنجم قمری و دیگری به نیمه نخست سده ششم قمری تعلق داشته است (نک: فارسی، ۱۳۶۲: ۵۳۶؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۲۰۲/۱).

زربفت‌ها و پارچه‌های ابریشمی از بااهمیت‌ترین منسوجات بودند که برای نیازهای دربار و مراسم تشریفاتی و مصرف زنان حرم شاهی بافته می‌شدند (Bosworth, ibid) و از معروف‌ترین آنها ملحم - (ملحم) بود که از ابریشم بافته می‌شد^{۱۰} و جامه تهیه شده از آن نیز از محصولات نیشابور بود.^{۱۱} تولید پارچه ابریشمی در نیشابور رونق داشت و شاید از نسبت «ابریشمی» در نام برخی از عالمان نیشابور این موضوع بهتر دریافت شود. به‌نوشته سمعانی، پرورش‌دهنده کرم ابریشم و تولیدکننده جامه‌های ابریشمی و فروشنده آنها «ابریشمی» خوانده می‌شد. شمار آن دسته از

عالمان نیشابور که با نسبت ابریشمی شناخته می‌شدند، به این ترتیب بوده است: سده چهارم قمری یک نفر، نیمه دوم سده چهارم و اوایل سده پنجم قمری یک نفر، سده پنجم قمری سه نفر (نک: فارسی، ۱۳۶۲: ۹۸، ۱۹۳ و ۱۹۴، ۲۹۷، ۵۶۴؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۷۲/۱). همچنین منابع رجالی از برخی عالمان نیشابور با نسبت «حریری»^{۱۲} نام برده‌اند که به سده ۵ق تعلق داشته‌اند (نک: فارسی، ۱۳۶۲ش: ۶۹، ۴۷۳).

یکی از انواع جامه‌های ابریشمی محصول نیشابور ساپری یا شاپوری^{۱۳} بود که به نوشته ثعالبی (ثعالبی، بی تا: ۲۴۲)، از دیگر پارچه‌ها نرم‌تر و نازک‌تر بود. جامعه طاهری (ابن فقیه، ۱۳۰۲ق: ۲۵۴)، جامعه‌های سفید حقی^{۱۴} (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۳؛ ثعالبی، بی تا: ۲۴۲) و کساء^{۱۵} برخی دیگر از انواع لباس‌های دوخته شده در نیشابور بود. سمعانی (متوفی ۵۶۲ق/۱۱۶۷م) از دو عالم نیشابوری نام برده است که با نسبت «کسانی»^{۱۶} در سده چهارم قمری می‌زیسته‌اند (سمعانی، ۱۴۱۹: ۶۵/۵ تا ۶۷). عبدالغافر فارسی (متوفی ۵۲۹ق/۱۱۳۵م) از دو کسانیی دیگر نام برده است که یکی در اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم قمری و دیگری در سده پنجم قمری می‌زیسته است (فارسی، ۱۳۶۲: ۲۷، ۵۰، ۷۴۲).

بافت جامه‌ای به نام بُرد^{۱۷} نیز در کوی عدن کوبان (عدنی کوبان) نیشابور متمرکز شده بود که در آنجا بردها را می‌کوبیدند و می‌شستند و عاملان این کار عدنی^{۱۸} خوانده می‌شدند (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۶۵/۴). احمد عدنی باف، مُرید ابوسعید ابی‌الخیر، یکی از آنان بود. خانقاه شیخ نیز در همین کوی، در متتھالیه غرب بازار نیشابور، بود (نک: ابن‌منور، ۱۳۵۴: ۲۱۱ و ۲۱۲، ۳۶۸). مندیل (دستار)^{۱۹} نیز در بازار مندیل‌فروشان (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۹۴) بافته می‌شد و عرضه می‌شد و بافندگان و فروشندگان آن نیز «مَنادیلی» خوانده می‌شدند که ابوالطیب مَنادیلی حیری (متوفی

۱۴۱۹/۳۴۱ق) یکی از آن‌ها بود (سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۸۵/۵). ابوعثمان ابریشمی (متوفی ۴۹۰ق/۱۰۹۷م) یکی دیگر از کسانی بود که در این بازار دگانی داشت (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۹۳ و ۱۹۴) و نام او شاید نشان‌دهنده آن باشد که نوعی از مندیل‌ها از جنس ابریشم بوده است.

تاخته و راخته،^{۲۰} مُصمّت،^{۲۱} دستارهای اصیریه،^{۲۲} چهارقد (مقانع)، حُلّه (حُلَل)،^{۲۳} پارچه‌های شاهجانی،^{۲۴} عمامه‌های شاهجانی حقی،^{۲۵} بیباف، سعیدی، طرائفی، مُسطی، دیبا^{۲۶} و طراز^{۲۷} را هم باید بر منسوجات و انواع جامه‌های بافته نیشابور افزود (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۳ تا ۳۲۵، ۳۲۸؛ ابن‌فقیه، ۱۳۰۲ق: ۲۵۴؛ ثعالبی، بی تا: ۲۴۲). در این میان، ابومنصور ثعالبی (متوفی ۴۲۹ق/۱۰۳۸م) (ثعالبی، بی تا: ۲۴۲) که خود اهل نیشابور بود جامه‌های حقی، دستارهای اصیریه، تاخته، راخته و مُصمّت را خاص نیشابور دانسته است و افزوده است که پارچه‌های زیوری (حُلَل)، سقلاطونیات^{۲۷} و [حریری به نام] عَتَائِیَات^{۲۸} در اصفهان و بغداد هم تولید می‌شده‌اند. به علت تنوع منابع، ممکن است برخی از منسوجات نامبرده شده با دو اصطلاح به کاررفته باشند. تاحدودی تعداد چشمگیری از عالمان نیشابور در شمار بزّازان و کرابیسیان بودند که از توانگران نیشابور محسوب می‌شدند. به نوشته سمعانی (سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۳۸/۱، ۴۲/۵)، هم «بزّاز» و هم «کرابیسی» به فروشنده جامه اطلاق می‌شد.^{۲۹} کرابیسی به کرابیس، جمع کرباس، منسوب بوده است که به جامه پنبه‌ای سفید اطلاق می‌شده است (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲ش: «کرباس»، «کرابیس»). در این دوره، این دو نسبت در نام برخی از عالمان نیشابور و نواحی آن فراوان دیده می‌شود که هم ملاک مناسبی برای نشان‌دادن رونق صنعت بافندگی در نیشابور و نواحی آن است و هم حکایت‌کننده زمان رونق و رکود آن است. برخی از

بافت جامه‌ای به نام بُرد^{۱۷} نیز در کوی عدن کوبان (عدنی کوبان) نیشابور متمرکز شده بود که در آنجا بردها را می‌کوبیدند و می‌شستند و عاملان این کار عدنی^{۱۸} خوانده می‌شدند (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۶۵/۴). احمد عدنی باف، مُرید ابوسعید ابی‌الخیر، یکی از آنان بود. خانقاه شیخ نیز در همین کوی، در متتھالیه غرب بازار نیشابور، بود (نک: ابن‌منور، ۱۳۵۴: ۲۱۱ و ۲۱۲، ۳۶۸). مندیل (دستار)^{۱۹} نیز در بازار مندیل‌فروشان (فارسی، ۱۳۶۲: ۱۹۴) بافته می‌شد و عرضه می‌شد و بافندگان و فروشندگان آن نیز «مَنادیلی» خوانده می‌شدند که ابوالطیب مَنادیلی حیری (متوفی

می‌زیسته‌اند؛ همچنین برپایه آمار یادشده، به نظر می‌رسد سده ششم قمری دوره رکود صنعت بافندگی در نیشابور بوده است.

۲. سفالگری

صنعت سفالگری، همانند بافندگی و شیشه‌گری، از صنایع پررونق نیشابور در سده‌های موضوع بحث بوده است. در بررسی انواع سفال و نیز شیوه‌های تزئین به کاررفته در آن‌ها در دوره اسلامی، نام نیشابور در جایگاه یکی از مراکز ساخت به‌وفور در منابع دیده می‌شود. مجموعه سفال‌های یافت‌شده در نیشابور یا دست‌کم بیشتر آن‌ها، آثار کشف‌شده هیئت آمریکایی موزه متروپولیتن در دو تپه سبزپوشان و مدرسه است (کامبخش‌فرد، ۱۳۴۶: ۳۴۱). کتاب ویلکینسون که پیشتر از آن یاد شد، مهم‌ترین اثر درباره سفالینه‌های کشف‌شده در نیشابور است.

در سده سوم قمری ساخت مهم‌ترین و اصیل‌ترین سفالینه ایرانی آغاز شد که تولید آن در ولایت‌های شمال‌شرق ایران متمرکز بود و دو مرکز عمده آن نیشابور و سمرقند (افراسیاب) بود (Grabar, 1975: 352-353) در نیشابور ساخت سفال لعابدار با دوره عباسی آغاز شد. همه سفالینه‌های کشف‌شده در نیشابور متعلق به سده سوم قمری و پس از آن است. ویلکینسون نظامی‌بودن و فرهنگی‌نبودن شهر نیشابور را در اوایل دوره اسلامی علت آن دانسته است که صنعت سفال لعابدار در این زمان در آنجا جایگاهی نداشته باشد. نشانه‌ها حاکی از آن است که سفال‌سازی نیشابور از سفال‌سازی عراق تأثیر بسیاری گرفته است. از نیمه سده دوم تا اواخر سده سوم قمری، در مقایسه با دیگر زمان‌ها، ارتباط میان عراق و نیشابور استوارتر بوده است. تأثیر سفالینه ماوراءالنهر و به‌احتمال، دیگر

عالمان با هر دو نسبت یاد شده‌اند و شاید این امکان وجود داشته باشد که معدودی از عالمان را در دو سده جای داد. باوجوداین، با برآوردی ساده که آمار آن تاحدودی اطمینان‌بخش است، شمار بزازان در میانه سده سوم تا نیمه سده ششم قمری چنین مشخص می‌شود: یک نفر در سده سوم قمری، پنج نفر در سده چهارم قمری، هشت نفر در سده پنجم قمری و دو نفر در نیمه نخست سده ششم قمری. هیچ بزازی را در نیمه دوم سده ششم قمری نمی‌شناسیم (نکته حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۷۹؛ فارسی، ۱۳۶۲: ۱۹، ۱۲۹، ۱۹۲، ۲۴۹، ۲۷۲، ۴۱۵، ۵۷۵، ۵۳۸؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۷۳/۱، ۳۶۷/۲ و ۴۳۶، ۱۵۸/۳؛ سمعانی، ۱۳۹۵ق: ۵۴۴/۱، ۶۹/۲؛ ابن‌ابی‌الوفاء، بی‌تا: ۹۸/۱؛ ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۱۲۸).

شمار عالمان کرایسی نیز به این ترتیب بود: یک نفر در سده سوم قمری، هشت نفر در سده چهارم قمری، پانزده نفر در سده پنجم قمری، یک نفر در نیمه نخست سده ششم قمری و یک نفر در حدود نیمه دوم سده ششم قمری (نکته فارسی، ۱۳۶۲: ۳۱ و ۳۲، ۴۵، ۱۳۷، ۱۷۳ و ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۷۰، ۲۹۲، ۳۶۲ و ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۳۶، ۴۴۳، ۴۹۱، ۴۹۴، ۵۰۳، ۵۲۸، ۶۹۵، ۷۱۱؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۲/۴۷۹، ۳/۲۴۸، ۵/۴۱۳؛ سمعانی، ۱۳۹۵ق: ۱/۵۴۴؛ ثعالبی، ۱۳۱۳: ۲/۱۷؛ ابن‌ابی‌الوفاء، بی‌تا: ۱/۴۳، ۱/۱۶۰؛ ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۲۸؛ صفدی، ۱۴۲۰: ۱/۱۰۷ و ۱۰۸). باآنکه آمار فوق تنها به عالمان نیشابور اختصاص دارد و نشان‌دهنده شمار همه بزازان و کرایسیان نیست، به نظر می‌رسد شاید چنین نتیجه‌ای ممکن باشد که صنعت بافندگی در سده سوم قمری در نیشابور شکل گرفته است، در سده چهارم قمری رونق یافته است و در سده پنجم قمری به اوج رسیده است. دو حریری و بیشتر ابریشمیان نامبرده‌شده در منابع رجالی نیز، چنان‌که پیشتر ذکر شد، در سده پنجم قمری

شده‌اند که آب درون آن‌ها در اندک زمانی خنک می‌شده است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۴۲: ۶۲).

از دیگر سفالینه‌های نیشابور که آن را از مظاهر تحول چشمگیر هنر سفالگری در سده سوم و چهارم قمری به شمار آورده‌اند، انواعی است که در تزیین آن‌ها از پوشش گلی یا SLIP^{۳۰} استفاده شده است که اغلب این نوع تزیین به رنگ سفید یا شیری بوده است. در میان سفال‌های تزیین شده با پوشش گلی در نوع «نقوش سیاه بر روی زمینه سفید» نیشابور مهم‌ترین مرکز بوده است (برای آگاهی بیشتر در این باره نک: کیانی، ۱۳۷۷: ۱۲۳).

به جز آنچه در نیشابور تولید می‌شده است، از چین هم سفال می‌رسیده است. در کاوش‌های انجام‌شده در نیشابور و برخی از شهرهای اسلامی، سفالینه‌های ساخت چین به دست آمده است (کیانی، ۱۳۷۷: ۱۲۵).

به‌نوشته آلن، کاوش‌ها در عمل هیچ مدرکی در اختیار نگذاشته است که نشان‌دهنده تاریخی برای یافته‌ها باشد. او یافتن تاریخ این اشیاء را به بررسی‌های سبک‌شناختی منوط کرده است و خود به این بررسی‌ها وارد نشده است. او به تاریخ‌گذاری اجمالی محوطه‌ها توسط ویلکینسون اشاره کرده است (نک: 1982: p. 13) که چنان کلی است و گستره زمانی طولانی را دربرمی‌گیرد که بهره‌برداری از آن برای تاریخ‌گذاری دقیق اشیاء به‌دست‌آمده ممکن نیست. در مجموع، تاریخ‌گذاری دقیقی درباره اشیاء به‌دست‌آمده وجود ندارد و مؤلفان آثار موجود درباره انواع یافته‌ها در نیشابور، کمتر به‌صورت نمونه‌ای به تاریخ‌گذاری آن‌ها توجه کرده‌اند؛ از این رو از آثار کشف‌شده، زمان دقیق رونق یا زوال صنعت سفالگری و همچنین فلزکاری نیشابور دریافت نمی‌شود. با این‌همه، با مقیاسی کلی‌تر و به‌طور غیردقیق، باید از اهمیت برخی از سده‌ها و دوره‌ها در صنعت سفالگری نیشابور سخن گفت (نک: سطور بعد). همچنین با بررسی و تحلیل سفالینه‌های

بخش‌های خراسان بر سفال‌سازی نیشابور، در اواخر سده سوم و به‌ویژه سده چهارم قمری به اوج خود رسید (Wilkinson, 1973: xlii).

از انواع سفالینه‌های کشف‌شده در شهر نیشابور، نمونه‌های منحصربه‌فردی از ظروف با نوشته کوفی وجود دارد که با نام «ظروف کتیبه‌ای» معروف شده است؛ همچنین نیشابور یکی از سه مرکز ساخت سفال بی‌لعب در ایران بوده است. مهم‌ترین گروه سفالینه‌های بی‌لعب را خمیره، کوزه و ابریق تشکیل می‌دهد که به‌طور معمول با خمیر قرمز یا نخودی ساخته می‌شده است. نمونه‌های معدودی از سفالینه‌های بی‌لعب دارای تزیینات رنگی نیز در نیشابور یافت شده است. نقش قالب‌زده زیباترین نقش در میان سفالینه‌های بی‌لعب بوده است که اوج پیشرفت آن در دوره سلجوقی دیده می‌شود و نیشابور در کنار ری، یکی از دو مرکز اصلی ساخت آن بوده است. از دیگر انواع سفالینه‌های لعابدار یافت‌شده در نیشابور، سفال با لعاب پاشیده همراه با نقش کنده است. نوعی دیگر از همین سفالینه‌ها، یعنی سفالینه‌های لعابدار، ظروفی است که در تزیین آن‌ها از نقوش کنده ساده بهره گرفته شده است؛ نقوشی که خطوط نامنظم و درهم است؛ به این صورت که بر بدنه داخلی ظروف تزیین می‌شده است و سپس با لعاب سبز و زرد پوشیده می‌شده است. سفالینه‌هایی با لعاب یک‌رنگ و نوع سفید آن نیز که به تقلید از خاک چینی به کار برده شده است، نوع دیگری از سفالینه‌های نیشابور بوده است. این سفالینه‌ها با بدنه بسیار نازک و لعابی شفاف ساخته می‌شده‌اند. افزون‌براین، از دیگر محصولات صنعت سفال‌سازی نیشابور نوعی سفال آبی و سفید بوده است که با تکنیک نقاشی لاجورد (کوبالت) در زیر لعاب تزیین می‌شده است (کیانی، ۱۳۷۷: ۱۲۰ تا ۱۲۳، ۱۲۶ و ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۶). گویا همین نوع سفال‌ها نشانه اوج مهارت در سفالگری نیشابور دانسته

بدین‌گونه نیشابور در دوره سامانی، در کنار سمرقند، یکی از دو مرکز مهم سفالگری بوده است (اسماعیل علم، ۱۳۸۲: ۸۲) و در دوره سلجوقی، مرکز مهم سفالگری شمرده می‌شده است (کیانی، ۱۳۷۷: ۱۱۵). کوره‌های کشف‌شده سفالپزی مربوط به عصر سلجوقی در شمال آبادی خرّمک و زمین‌های آبادی لک‌آشیان^{۳۲} نشان می‌دهند که در این دوره، صنعت سفالگری در نیشابور ادامه سفالگری دو سده گذشته بوده است (کامبخش‌فرد، ۱۳۴۶: ۳۴۷؛ همو، ۱۳۴۹: ۸).

۳. فلزکاری

به‌نوشته جیمز آلن که کتاب وی مهم‌ترین اثر درباره فلزکاری نیشابور در دوره اسلامی است از زمانی نه چندان دور، یعنی پیش از سال ۱۹۸۲م، بر نقش مهم خراسان و ایالات شمال‌شرقی ایران و ماوراءالنهر در گسترش فلزکاری ایران در اوایل دوره اسلامی^{۳۳} تأکید شده است. اگرچه طبق شواهد مکتوب، ماوراءالنهر در سده چهارم قمری در تولید اشیاء برنزی و مسی اهمیت بیشتری داشته است، آلن احتمال داده است که به‌طور کلی و در مقایسه با دیگر مناطق ایران، فلزکاری در سرتاسر شمال‌شرقی ایران رونق بیشتری داشته است. نمونه‌های متنوعی از اشیاء برنزی در حوزه گسترده‌ای از شمال‌شرقی ایران و افغانستان پیدا شده است (Allen, 1982: 17-19). خراسان در دوره سامانی، در سده چهارم قمری، بزرگ‌ترین مرکز تهیه تحفه‌ها و ظرف‌های برنزی و تزیین آن‌ها به‌صورت اشکال مطابق روش ایرانی قدیم یا روش ساسانی بود. در دوره سلجوقی، یعنی سده پنجم و ششم قمری، فلزکاری در خراسان به‌ویژه در ساخت اشیاء مسی و نقره‌ای^{۳۴} رونق یافت (محمدحسن، ۱۳۶۶: ۱۵ و ۱۶)؛ به‌گونه‌ای که خراسان این دوره کانون فلزکاری ایرانی دانسته شده

سده‌های سوم و چهارم قمری که عمده سفالینه‌های به دست‌آمده از این شهر را تشکیل می‌دهند،^{۳۱} روشن‌کردن این نکته که آیا سفال نیشابور به مرور زمان و دوره‌به‌دوره پیشرفت کرده است و به تکامل رسیده است، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا این سفالینه‌ها از نظر سیر تحول طراحی کتیبه‌ها، همه در این دو سده ساخته شده‌اند و چنان‌که اشاره شد، تاریخ دقیق‌تری در دست نیست. به‌هرحال به‌نظر می‌رسد سفالینه‌های نیشابور در سده‌های یادشده، در مقایسه با سفالینه‌های متعلق به شهرهای دیگر ایران، اهمیت بیشتری داشته است (جلیلی، ۱۳۸۱: ۹، ۱۷ و ۱۸).



تصویر ۱- کاسه چندرنگی بر زمینه سفید (Wilkinson, 1973: xvi)



تصویر ۲- بشقاب رنگ‌شده با تکنیک slip (ibid, xviii)

است (کامبخش فرد، ۱۳۴۹: ۶۵ و ۶۶). برپایه آثار به دست آمده و پژوهش‌های انجام شده، پژوهشگران به سبک مستقلی در فلزکاری پی برده‌اند که آن را سبک شرقی ایران یا سبک خراسانی نامیده‌اند. آثار فلزی وجود دارند که کتیبه‌های آن‌ها نشان می‌دهند سازندگان این آثار اهل شهرهای هرات، نیشابور و اسفرااین، از توابع نیشابور، بوده‌اند (مهجور، ۱۳۷۲: ۸۲، ۹۹). به‌رحال، در مجموع باید گفت کل شمال شرقی ایران ناحیه‌ای کلیدی در گسترش فلزکاری ایرانی بوده است؛ همچنین خراسان پیش از هجوم مغولان، مرکز و مهم‌ترین ایالت تولیدکننده فلزهای گران‌بها و اشیاء برنزی و برنجی بوده است (Allen, 1982: 21).

در دوره اسلامی، معادن غنی ایران پیرامون ایالات شرقی و شمال شرقی، یعنی خراسان و ماوراءالنهر و سیستان، متمرکز بوده است. در دیگر مناطق ایران نیز فلزهایی مانند مس، سرب، آهن و طلا یافت می‌شده است؛ اما ذخایر فراوانی از این فلزها و همچنین فلزهای دیگر در سه ایالت یادشده وجود داشته است که آلن این وضع را یکی از زمینه‌های رونق فلزکاری در شمال شرقی ایران دانسته است. نیشابور در سده‌های متوالی میان سال‌های ۲۹۲ تا ۵۵۰ ق/۹۰۵ تا ۱۱۵۵ م، از مراکز ضرب سکه بوده است. ضرب سکه به مقدار چشمگیری فلز و در نتیجه، تجارت سازمان‌یافته مواد خام نیاز داشت و این امر موجب جذب صنعتگرانی می‌شد که از این موقعیت بهره می‌بردند. از این رو به احتمال، فلزکاران دیگری هم در این شهر بوده‌اند (ibid, p. 21). صنعتگران نیشابور آهن بسیار و تاحدودی مس و سرب و نقره در دسترس داشتند. نیشابور نه تنها در تأمین آهن ضروری خود مشکلی نداشته است، بلکه دست‌کم در سده چهارم قمری آن را در قالب کالایی تجاری به جاهای دیگر نیز صادر می‌کرده است (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۳ و ۳۲۴).^{۳۵} نیشابور

دست‌کم از سده سوم قمری بازاری خاص آهنگران و آهن‌فروشان داشته است (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۸۲/۲) و یکی از صوفیان بنام شهر، ابوحفص حداد (د. ۲۶۶ تا ۲۶۹ ق/۸۷۸ تا ۸۸۳ م)، پیش از قدم گذاشتن در راه تصوف به آهنگری (حداد) مشغول بوده است (قُشیری، ۱۳۷۴: ۱۱۰؛ خواجه‌عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۱۵؛ هجویری، ۱۳۳۶: ۱۵۵). همچنین در نیشابور سده پنجم قمری شغلی به نام «سگاک» ذکر شده است (نک : فارسی، ۱۳۶۲: ۲۸۰) که با توجه به مفهوم «سگه»^{۳۶}، شاید چنان‌که سیوطی معتقد است، به ساخت قالب ضرب سکه (سیوطی، بی‌تا: ۱۳۷) یا شیئی آهنی مانند میخ، خیش و زره مربوط می‌شده است. از جمله سگاکان نیشابور حاکم ابوعلی سگاک حنیفی بوده است که در روایت حدیث نیز دستی داشته است (سیوطی، بی‌تا: ۲۸۰). در میان نواحی تابع نیشابور، معادن توس اهمیت خاصی داشته است. در کوه‌های جنوب این ناحیه، بخش شمالی رشته کوه بینالود، معادن بسیاری از جمله مس،^{۳۷} آهن، نقره (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸-۱۹۳۹: ۴۳۴) و سرب (حدودالعالم، ۱۳۷۲: ۲۹۴) وجود داشته است. در کوه شاره بیهق نیز از «معدن زر و مس به غایت نیکو» یاد شده است (ابن‌فندق، ۱۳۶۱: ۲۷۹).

چنان‌که از نظر گذشت، مس لازم برای صنعت فلزکاری در نیشابور، به احتمال از نواحی توس و بیهق می‌رسیده است. در نیشابور مسگرانی بوده‌اند که به نوشته سمعانی، صفار خوانده می‌شده‌اند (سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۴۶/۳). همچنین در نیشابور خاندانی توانگر و «اهل بیوتات» به نام صفار وجود داشته است که گمان می‌رود شغل برخی از اعیان آن مسگری بوده است. شناسایی شش تن از اعیان مشهور این خاندان که از نیمه دوم سده چهارم قمری تا حمله مغولان می‌زیسته‌اند، در منابع رجالی ممکن است (فارسی، ۱۳۶۲: ۵۹، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۷۸؛ سبکی، بی‌تا: ۵۸/۵ و ۵۹، ۱۴۸)؛ افزون

در سده ششم قمری رو به رکود نهاده است. شمار صیرفیان نیشابور به این ترتیب بوده است: سده چهارم و اوایل سده پنجم قمری دو نفر، سده پنجم قمری سیزده نفر و سده ششم قمری دو نفر (نک: فارسی، ۱۳۶۲: ۱۰، ۱۵، ۸۷، ۱۸۴، ۲۶۳، ۲۷۵، ۳۸۵، ۴۸۱، ۵۰۴، ۵۴۱، ۵۷۷، ۵۷۹؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۳/۵۷۴؛ سمعانی، ۱۳۹۵ق: ۳۱۷/۱، ۹۴/۲، ۱۰۳).

همچنین از انواع دینار، دینار نیشابوری بود که برپایه منابع مکتوب، این امکان وجود دارد که سابقه آن را دست‌کم تا دوره خلافت متوکل (خلافت ۲۳۲ تا ۲۴۷ ق) به عقب برد (ابن فندق، ۱۳۶۱: ۲۸۱). این دینار دست‌کم تا دوره سلجوقی ضرب می‌شده است (قوچانی، ۱۳۸۳: ۷). چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، برپایه منابع رجالی، بیشتر عالمانی نیز که با نام صفار (مسگر) شناخته می‌شده‌اند، به سده پنجم قمری تعلق داشته‌اند.

با آنکه منابع مکتوب از فلزکاری نیشابور کمتر سخن گفته‌اند،^{۳۸} نیشابور در کنار شوش، ری، استخر و سیراف از جمله محوطه‌های تاریخی ایران اسلامی بوده است که از آنجا اشیاء فلزی به دست آمده است (Allen, 1982: 14). چنان‌که پیش‌تر اشاره شد این امکان وجود ندارد که از اشیاء کشف‌شده در نیشابور، دوره رونق و زوال صنعت فلزکاری نیشابور را دریابیم. تاریخ‌گذاری معدودی از این اشیاء مانند ابریق برنزی (نک: تصویر شماره ۳) که از تپه مدرسه به دست آمده است و درباره تعلق آن به سده پنجم قمری سخن گفته‌اند (Wilkinson, 1987: 59)، برای رونق و رکود دقیق این صنعت شالوده استواری نیست. سوزن و چاقو از اشیاء فلزی ساخت نیشابور بوده است که در منابع مکتوب کهن از آنها یاد شده است و مقدسی در سده چهارم قمری آن‌ها را بی‌مانند دانسته است (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۵). از مجموع اشیاء یافت‌شده در کاوش‌های نیشابور، از اشیاء زرین، باید به گوشواره، حلقه بینی و

برآن‌ها، عالمان صفار دیگری نیز در نیشابور معرفی شده‌اند (نک: فارسی، ۱۳۶۲: ۵۲۹؛ سمعانی، ۱۴۱۹: ۳/۵۴۷؛ سمعانی، ۱۳۹۵ق: ۱/۵۱۳؛ سبکی، بی‌تا: ۵/۵۹ و ۵/۵۸) که بیشتر به سده پنجم قمری تعلق داشته‌اند. به‌نوشته حافظابرو (د. ۸۳۴ ق/ ۱۴۳۱ م)، در کوه نیشابور افزون‌بر فیروزه، معدن زر نیز وجود داشته است و جایگاه این معدن متروکه گویا در زمان وی، یعنی اوایل سده نهم قمری مشخص بوده است (حافظابرو، ۱۳۷۰: ۳۵). از آنجاکه در منابع متقدم، گزارش روشنی درباره این معدن طلای اشاره‌شده حافظابرو وجود ندارد، به‌نظر می‌رسد در سده‌های موضوع بحث ذخیری درخور اعتنا نداشته است. شاید این همان معدن زر موضوع اشاره ابن‌حوقل (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸-۱۹۳۹: ۴۳۴) در سده چهارم قمری باشد که در کوه‌های توس، در جانب شمالی رشته کوه بینالود، جای داشته است. او افزوده است که ارزش طلای آن‌ها از هزینه استخراج پایین‌تر است. با این‌همه، وجود عالمانی با نسبت‌های «صیرفی» و «صایغ» در منابع رجالی نشان می‌دهد که طلا چه از معدن محلی یا از سرزمین‌های دوردست، به مقدار تاحدودی فراوان در نیشابور وجود داشته است و طلافروشان (صیرفی) بسیار و طلاسازانی (صایغ) در این شهر به کار مشغول بوده‌اند. دو تن از طلافروشان نیشابور در سده پنجم قمری تاجر نیز بوده‌اند (فارسی، ۱۳۶۲: ۲۷۵، ۵۷۷) و این به‌احتمال از تجارت طلا و جواهرآلات در این سده حکایت دارد. ابوحماد احمد بن محمد نیشابوری (متوفی ۳۷۴ ق/ ۹۸۴ م) (سمعانی، ۱۴۱۹: ۳/۵۱۶) و ابوسعید عطاء بن احمد (طبقه دوم السیاق) (فارسی، ۱۳۶۲: ۶۰۸) «صایغ» بوده‌اند. شمار عالمان صیرفی نیشابور طی سده‌های چهارم تا ششم قمری شاید نشان دهد که طلا و طلاسازی در این شهر در سده چهارم قمری رونق یافته است، در سده پنجم قمری به اوج رسیده است و

دوره مهاجرت، سده‌های سوم تا پنجم قمری/نهم تا یازدهم میلادی،^{۳۹} تعلق دارد. همچنین در میان یافته‌های دوره مهاجرت که برخی از آن‌ها در موزه آرمتاژ (hermitage) نگهداری می‌شوند، مشابه برخی از صفحه‌های دیگر یافت‌شده در نیشابور وجود دارد (مهجور، ۱۳۷۲: ۱۱۰ و ۱۱۱). گزارش مقدسی نشان می‌دهد که به احتمال برخی از این اشیا مشابه به نیشابور وارد می‌شده است. به نوشته وی، شمشیر و زره و زبانه کمر بند^{۴۰} از بلغار، از راه خوارزم و قفل نیز از خود خوارزم به خراسان و ماوراءالنهر وارد می‌شده است (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۵).



تصویر شماره ۳- ابریق برنزی متعلق به سده پنجم قمری (Allen, 1982: 82)

۴. شیشه‌گری

در دوره اسلامی، قدیم‌ترین انواع ظروف شیشه‌ای موجود در سده‌های دوم و سوم قمری ساخته شده‌اند. این صنعت در سده‌های چهارم و پنجم قمری در ایران رونق گرفت و در این دوران اشیا گوناگونی از جمله انواع ظروف ساخته شد (محمدحسن، ۱۳۶۶:

انگشتر و از جمله آثار نقره‌ای و برنزی به حرز، وسایل کمر بند، انگشتر، حلقه بدون نگین، آینه، دستبند، آویز، سنجاق، میل سرمه، عطردان، سرمه‌دان، موچین، تنگ آب، ابریق، بخوردان، مرکب‌دان، پیه‌سوز، ماهی‌تابه، دسته هاون، قاشق، سر بطری، چراغ و دهنه اسب اشاره کرد (نک: Allen, 1982: 27-50) که به احتمال، بسیاری از آن‌ها ساخت صنعت فلزکاری نیشابور بوده است. افزون‌براین اجناس، ابزارهای جنگی نیز در نیشابور یافت شده است. بخش شمال‌شرقی ایران به اسلحه‌سازی معروف بوده است و اسلحه ممتازی در آنجا ساخته می‌شده است. این اسلحه در برابر زنگ‌زدن مقاوم بوده است و طرح‌های فنی خاصی داشته است که مزایای جنگی را چند برابر می‌کرده است. سر پیکان، تیغه خنجر و دو عدد شمشیر راست که یکی از آن‌ها ساخته سده سوم قمری است، از دیگر آثار فلزی یافت شده در نیشابور است که اکنون در موزه متروپولیتن نگهداری می‌شود. نام دو تن از فلزگران نیشابور، عبدالرزاق نیشابوری در سده ششم قمری و ناصر بن اسعد نیشابوری، به ترتیب بر روی یک بطری یا دوات رومیزی مفرغی مرصع به نقره و مس موجود در موزه استاتلیش (Staatliche) برلین و یک دوات موجود در مجموعه آدریانه میناسیان (Adrienne Minassian) در نیویورک دیده می‌شود. نام کامل عبدالرزاق به احتمال عبدالرزاق بن مسعود نیشابوری بوده است که بر مرکب‌دانی موجود در موزه متروپولیتن حک شده است (مهجور، ۱۳۷۲: ۱۰۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳).

با آنکه صنعت فلزکاری در نیشابور رونق بسزایی داشته است، قرینه‌هایی وجود دارد که از ورود برخی از اشیا فلزی ساخته‌شده در روسیه و اروپای شرقی به نیشابور حکایت می‌کند. دو صفحه فلزی کمر بند از ۳۳ صفحه کمر بند که از نیشابور به دست آمده است، مشابه کمر بندی است که در روسیه یافت شده است و به

می‌شود (Kröger, 1995: 3, 20, 29).

کارگاه‌های شیشه‌گری در نیشابور از انواع فنون ساخت اشیاء شیشه‌ای در اوایل دوره اسلامی بهره می‌بردند (ibid, 1995: 21). مهم‌ترین اشیاء شیشه‌ای به دست آمده از نیشابور متعلق به سده‌های سوم و چهارم قمری کاسه، بطری و ابریق است که تزیناتی روی آن‌ها حک شده است. حکاکی یا برش روی شیشه از فنون کهن بوده است که با دست یا چرخ انجام می‌داده‌اند. از جمله یافته‌های گروه اعزامی موزه متروپولیتن در نیشابور تکه‌ای از ظرفی آبی‌رنگ است که روی آن اشکال موماری و طرح‌های هندسی نقش شده است. از نمونه‌های عالی موجود در موزه یادشده، آبریزی است که روی آن سه طرح ترنجی کشیده شده است که در داخل آن‌ها شکل پرند و حیوانات دیده می‌شود و این اشکال ترنجی را طرح‌های برگ‌نخلی و تعبیرات هندسی از هم جدا کرده است. در میان آثار یافت شده در نیشابور، وجود قالب ساخت ظروف شیشه‌ای به روشنی ثابت می‌کند که در نیشابور ظروف شیشه‌ای ساخته می‌شده است. دو نمونه دیگر از ظروف شیشه‌ای یافت شده در نیشابور که در موزه متروپولیتن نگهداری می‌شود، از نوع شیشه‌های عطر کوچک و ضخیمی است که در سده‌های دوم و سوم قمری ساخته می‌شده است. نوع این شیشه‌ها که در همه ممالک اسلامی پیدا شده‌اند، اغلب منشوری شکل و با خطوط و شیارهای افقی و عمودی به شکل دندان‌های ثنایا درآورده شده است و با شیشه آمیخته با سرب به رنگ آبی و سبز ساخته شده است (دیماند، ۱۳۶۵: ۲۱۷ و ۲۱۸). به نظر می‌رسد شیشه‌های بی‌رنگ شایع‌ترین نوع اشیاء شیشه‌ای ساخته شده در نیشابور بوده است. به طور تقریبی، نیمی از اشیاء شیشه‌ای به دست آمده از نیشابور را شیشه‌های بی‌رنگ تشکیل می‌دهد. اشیاء دیگر بیشتر شیشه‌های بی‌رنگی‌اند که

تا ۲۷۶ تا ۲۷۴)؛ تا آنکه حمله مغول این صنعت را در ایران دچار رکود کرد. گویا شیشه‌گری در ایران، در مقایسه با دیگر ممالک اسلامی، در چند سده نخست قمری رونق بیشتری داشته است. به نوشته کروگر (Kröger)، نتایج حاصل از پژوهش‌های پیندر ویلسون (Ralph Pinder-Wilson) و چارلستون (R. J. Charleston) در موضوع شیشه‌گری، نشان می‌دهد ظروف شیشه‌ای یافت شده در ایران بیش از دیگر کشورهای اسلامی است. همچنین گفته شده است که بیشتر ظروف به دست آمده در ایران در شمال شرقی آن، به ویژه در نیشابور و گرگان، ساخته شده است. کروگر اشاره می‌کند که اشیاء شیشه‌ای به دست آمده از شمال شرق ایران هیچ تاریخ دقیقی را در اختیار قرار نمی‌دهد. با این همه، او از کیفیت اشیاء شیشه‌ای به دست آمده به این نتیجه رسیده است که در سده‌های سوم و چهارم قمری، در نیشابور و شاید دیگر مناطق خراسان، صنعت شیشه‌گری بسیار پیشرفته‌ای وجود داشته است. در تپه مدرسه، یافته‌ها در سطوح مختلف خاک نشان می‌دهد که اشیاء شیشه‌ای حکاکی شده با چرخ که تنوع اشکال داشته است، در سرتاسر سده‌های سوم و چهارم قمری ساخته شده است. همچنین نمونه‌های حکاکی شده به صورت نقش برجسته که اغلب از سطوح پایین یا دیگر سطوح به صورت تکه شیشه یافت شده است، شاید نشان‌دهنده آن باشد که ساخت این آثار و استفاده از آن‌ها در زمانی متقدم‌تر در نیمه دوم سده سوم قمری معمول بوده است. زمانی که ساختمان‌های حفاری شده مسکون بوده است. در عین حال، این نظر به آن معنا نیست که این‌گونه اشیاء شیشه‌ای تنها در سده سوم قمری در نیشابور به کار می‌رفته است. اشیاء شیشه‌ای به دست آمده از شمال شرقی ایران، از جمله آنچه متعلق به نیشابور است، اکنون در دو موزه ایران باستان در تهران و موزه هنر متروپولیتن در نیویورک نگهداری

ته‌رنگ مایل به زرد یا ته‌رنگ سبز مایل به زرد دارند (برای آگاهی بیشتر از رنگ این اشیاء نک: kröger, ibid).

چنان‌که ذیل سفالگری نیز اشاره شد، از اشیاء شیشه‌ای به‌دست‌آمده از نیشابور تاریخ‌های دقیقی برای سخن‌گفتن درباره‌ی زمان دقیق رونق و رکود صنعت شیشه‌گری در این شهر به دست نمی‌آید. باوجوداین، چنان‌که گفته شد، برپایه‌ی اشیاء شیشه‌ای کشف‌شده در نیشابور، به‌طور کلی این امکان وجود دارد که از رونق صنعت شیشه‌گری در این شهر و به‌احتمال، دیگر شهرهای خراسان در سده‌های سوم و چهارم قمری سخن بگوییم. منابع مکتوب کهن نیز از وجود صنعت شیشه‌گری و تجارت آن در نیشابور در سده‌های چهارم و پنجم قمری حکایت کرده‌اند که شاید تاحدودی نشان‌دهنده‌ی رونق آن در این شهر در این دو سده باشد. ابوعمر و محمد بن ابراهیم زجاجی (متوفی ۳۴۸ق/۹۵۹م) (قشیری، ۱۳۷۴: ۷۷) و ابوالقاسم فضل بن احمد تاجر زجاجی گرگانی (۴۰۴ تا ۴۸۸ق/۱۰۱۴ تا ۱۰۹۵م) (ابن‌نجار، ۱۴۱۷: ۱۴۹) دو تن از عالمان نیشابور با نسبت زجاجی، یعنی شیشه‌ساز (برای مفهوم آن نک: سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۴۰/۳ و ۱۴۱ و ۱۴۱)، بوده‌اند. در مجموع با بهره‌گیری از هر دو دسته منابع مکتوب و یافته‌های باستان‌شناسی، شاید این امکان باشد که صنعت شیشه‌گری را در نیشابور و طی سه سده سوم تا پنجم قمری پروتوق بدانیم.

یکی از دو شیشه‌ساز نیشابوری نامبرده‌شده در منابع مکتوب که از اعلام سده پنجم قمری شمرده می‌شود، افزون‌بر داشتن نسبت «زجاجی»، «تاجر» نیز خوانده شده است و این شاید به این معنی باشد که تاجر اشیاء شیشه‌ای بوده است. اگر او را تاجر اشیاء شیشه‌ای ساخت نیشابور به دیگر مناطق بدانیم، صنعت شیشه

گری نیشابور کیفیت پذیرفتنی و شهرت بسیار داشته است. تعلق او به سده پنجم قمری دست‌کم تأییدکننده آن است که کیفیت اشیاء شیشه‌ای نیشابور در این سده نیز همانند سده‌های سوم و چهارم قمری بوده است. اشیاء شیشه‌ای اسلامی که در چین یافت شده است، شاید از وسعت تجارت و صدور اشیاء شیشه‌ای ساخت نیشابور حکایت داشته باشد. کروگر برآن است که بیشتر این اشیاء منشأ ایرانی دارد و برخی از آنها ممکن است ساخت کارگاه‌های شیشه‌گری در نیشابور باشد (kröger, 1995: p. 8).

در صورت پذیرفتن صدور اشیاء شیشه‌ای نیشابور، تنها اشیاء ساخته‌شده با تکنیک‌های پیچیده صادر می‌شده است و صدور اشیایی که تکنیک ساخت ساده‌ای داشتند، غیرمحتمل است. بااین‌همه، کروگر برآن است که هیچ نشانه‌ی مثبتی وجود ندارد که نشان‌دهنده‌ی صدور ظروف شیشه‌ای نیشابور باشد (ibid, 1995: 33) باوجوداین، شاید تاجربودن شیشه‌سازی در نیشابور، نشانه‌ای از صدور اشیاء شیشه‌ای نیشابور در سده پنجم قمری باشد.

۵. رنگریزی

صنعت رنگریزی و خریدوفروش رنگ برای رونق بسیاری از صنایع، ازجمله دو صنعت پارچه‌بافی و سفالگری، اهمیت داشته است. یکی از کالاهای ضروری این صنعت نیل بوده است که برای رنگ‌کبود استفاده می‌شده است و ارزش بسیاری داشته است (متز، ۱۳۸۸: ۴۷۷)؛ به‌گونه‌ای که گفته شده است همه‌ساله در شهر کابل و حومه آن حدود ۲ میلیون دینار نیل معامله می‌شده است (ابن‌حوقل، ۱۹۳۸-۱۹۳۹: ۴۵۰).

به‌نوشته سمعانی، نیلیان بسیاری در برخی از شهرها،

۶. کاغذسازی

هنگامی که اسلام به مرزهای ترکستان رسید، مسلمانان صنعت ساخت کاغذ را از چینی‌ها اقتباس کردند. صنعتگران چینی نخست کارگاه‌هایی در سمرقند ایجاد کردند و سپس در دوران خلافت هارون عباسی (خلافت: ۱۷۰ تا ۱۹۳ ق/ ۷۸۶ تا ۸۰۹ م)، در حدود سال ۱۸۴ ق/ ۸۰۰ م، کارگاهی در بغداد برپا کردند (بولنوا، ۱۳۸۳: ۲۳۷؛ میکال، ۱۳۸۱: ۱۹۸/۱). در سده سوم و چهارم قمری تحولی بزرگ در این صنعت شکل گرفت و از دایره انحصار بیرون رفت و ارزان شد (متز، ۱۳۸۸: ۵۰۴ و ۵۰۵). گویا در سده چهارم قمری، کاربرد کاغذ سمرقندی هنوز در خراسان رونق داشته است. ابوبکر خوارزمی (۳۲۳ تا ۳۸۳ ق) که بخش درخور ملاحظه‌ای از زندگی خود را تا پایان عمر در نیشابور گذراند، از کاغذ سمرقندی یاد کرده است (خوارزمی، ۱۹۷۰: ۱۱۲).

در نیمه نخست سده پنجم قمری و در گزارشی، از کاغذ خراسانی سخن به میان آمده است و این از رونق یافتن صنعت کاغذسازی در خراسان در این تاریخ، به موازات رشد فعالیت‌های علمی، حکایت دارد. برپایه این گزارش، کاغذ خراسانی به لحاظ کیفیت انواع متفاوتی داشت و به همین علت، بهایی متفاوت داشت (سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۶۵/۳). این گزارش که در *الأنساب* آمده است با سخن مؤلف اثر، یعنی ابوسعید سمعانی (د. ۵۶۲ ق/ ۱۱۶۷ م) در جایی دیگر تناقض دارد. او در ذیل «الکاغذی» از ساخته نشدن کاغذ در شرق، جز در سمرقند، سخن به میان آورده است (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۸/۵).

باتوجه به رونق علمی خراسان در سده‌های سوم تا نیمه نخست سده ششم قمری، به نظر می‌رسد باید از ساخت کاغذ خراسانی، حداکثر در این دوره و حداقل

همچون نیشابور و اصفهان، سکونت داشته‌اند که با امور مربوط به ساخت نیل، از جمله خرید و فروش آن، سرو-کار داشته‌اند^۱ (سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۵۲/۵). ابوعبدالرحمن محمدبن عبدالعزیز نیلی (متوفی حدود ۴۴۰ ق/ ۱۰۴۸ م) (سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۵۲/۵ و ۵۵۳)، برادر وی ابوسهل بکر بن عبدالعزیز نیلی (نیمه دوم سده چهارم و اوایل سده پنجم قمری) (ثعالبی، ۱۳۷۵ ق: ۴۲۸/۴، ۴۳۰) و ابوالفضل مسعود بن سعید بن عبدالعزیز نیلی (۴۰۴، پس از ۴۸۰ ق) (ذهبی، ۱۴۰۷: ۷۰/۳۳) برخی از عالمان نیشابور بوده‌اند که با وصف «نیلی» شناخته می‌شده‌اند و بیشتر در نیمه نخست سده پنجم قمری می‌زیسته‌اند. صبغیانی را هم در نیشابور سراغ داریم که شاید با رنگ و رنگریزی سروکار داشته‌اند. نسبت «صبغی» به سازنده رنگ‌های استفاده‌شده در نقاشی یا خراطی نیز اطلاق می‌شده است. همه صبغیانی که سمعانی نام برده است، نیشابوری‌اند. در نیشابور خاندانی با این نسبت شناخته می‌شده‌اند که اعضای مشهور آن در سده سوم و نیمه نخست سده چهارم قمری می‌زیسته‌اند (نک: سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۲۱/۳ تا ۵۲۳). به جز چهار عضو مشهور خاندان صبغی، از دو صبغی دیگر در نیمه نخست سده چهارم قمری نیز آگاهی داریم. یکی از آن دو، ابوبکر محمد بن عبدالله صبغی (متوفی ۳۴۴ ق/ ۹۵۵ م)، در چهارسوی کرمانیان بر در خان مکی دکانی داشته است (سمعانی، ۱۴۱۹: ۵۲۱/۳ تا ۵۲۳؛ سبکی، بی تا: ۱۶۸/۲). باآنکه ممکن است برخی از نیلیان و صبغیان نسبت خود را از شهرت خاندان‌شان، نه حرفه‌شان، کسب کرده باشند، شاید ممکن باشد که برپایه این نسبت‌ها صنعت مربوط به رنگ و رنگریزی را در نیشابور در سده سوم تا نیمه نخست سده پنجم قمری پررونق دانست. رونق رنگریزی و شغل‌های مربوط بدان در نیشابور، به نوبه خود از پیشرفت مجموعه صنایع در این شهر نیز حکایت دارد.

۷. کفشگری

در نیشابور، ساخت موزه یا خُفّ که نوعی کفش مانند چکمه امروزی بوده و تا ساق پا و زیر زانو را می‌پوشانده (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «موزه»، «خُفّ»)، رونق داشته است. اهل خراسان در زمستان و تابستان خُفّ می‌پوشیده‌اند و به پاکردن کفش کمتر رواج داشته است (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۷). سمعانی نسبت «خُفّاف» را برای عالمانی از مصر و شهرهای نیشابور، حلب و بغداد به کار برده است (نک: سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۸۶/۲ تا ۳۸۸). ابویحیی زکریا خُفّاف (متوفی ۲۸۶ق/۸۹۹م) (سمعانی، ۱۴۱۹: ۳۸۸/۲) و ابوعمرو احمد خُفّاف رئیس (متوفی ۲۹۹ق/۹۱۲م) (مزی، ۱۴۰۶: ۵۵۵/۲۶)، یکی از ثروتمندان نیشابور (نک: سمعانی، ۱۴۱۹ق: ۳۸۷/۲)، به این شغل منسوب بوده‌اند. بیهقی نیز ضمن سخن از اوصاف حسنک میکالی (مقتول ۴۲۲ق/۱۰۳۱م)، از موزه میکائیلی وی یاد کرده است (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۲۹) که شاید نشان دهنده ساخت نوعی از موزه مرغوب در نیشابور توسط برخی از اعضای خاندان توانگر میکالی باشد. ملک مبارزالدین حبشی نیزه‌ور نیز که سلطان محمد خوارزمشاه (حک: ۵۹۶ تا ۶۱۷ق/۱۲۰۰ تا ۱۲۲۰م) او را به امارت دژی استوار میان غور و خراسان گماشته بود، در جوانی و در آغاز سلطنت سلطان در نیشابور به دوختن نوعی موزه نازک به نام مسحی^{۴۲} مشغول بود (منهاج سراج، ۱۳۶۳: ۱۳۳/۲ و پاورقی).

در نیشابور خاندانی با لقب «حَدّاء»، یعنی کفش‌دوز یا کفش‌ساز، شناخته می‌شده‌اند که حافظ حاکم ابوالقاسم عییدالله حَدّاء حَسْکَانِی (زنده تا ۴۷۰ق/۱۰۷۸م) (فارسسی، ۱۳۶۲: ۶۶۳ و ۶۶۴) مشهورترین شخصیت آن بوده است. همچنین نسبت اِسْکَاف که برای سازنده لولک و شمشکه به کار

در سده ششم قمری نیز سخن گفت؛ مگر آنکه مقصود از کاغذ خراسانی در گزارش یادشده همان کاغذ سمرقندی باشد. احتمال آن می‌رود که سمعانی مطلب خود را درباره ساختن کاغذ در شرق، جز در سمرقند، از منابع متقدم گرفته است و بدون بررسی نقل کرده است.

منابع گزارش چندانی درباره چگونگی این صنعت در نیشابور به دست نمی‌دهند و اطلاعات ما در این باره، از شهرت شغلی عالمان به دست آمده است. نسبت «کاغذی» در نام برخی از عالمان این شهر دیده می‌شود که بنابراین سمعانی، هم به کاغذساز و هم به کاغذفروش اطلاق می‌شده است (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۸/۵). کاربرد این نسبت برای ابوبکر محمد بن زکریا نیشابوری (نیمه دوم سده سوم و اوایل سده چهارم قمری) (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۱۴۱)، ابواحمد حامد بن محمد (د. ۳۵۶ق/۹۶۷م)، ابوعمرو محمد بن خُشْنام (د. ۳۷۰ق/۹۸۱م) (سمعانی، ۱۴۱۹ق: ۱۹/۵)، ابوالفتح حسن بن علی (نیمه دوم سده پنجم قمری) (فارسسی، ۱۳۶۲: ۲۸۶) و ابوحفص خمارتاش رومی (متوفی پس از ۵۳۱ق/۱۱۳۷م) (سمعانی، ۱۳۹۵ق: ۱/۲۷۱ و ۲۷۲) در منابع کهن، از وجود صنعتگران کاغذساز یا کاغذفروش در نیشابور از اواخر سده سوم قمری تا نیمه سده ششم قمری خبر می‌دهد. تنها هنگامی اجازه داریم که به قرینه شهرت آن‌ها درباره صنعت کاغذسازی در نیشابور سخن بگوییم که ایشان را کاغذساز و نه کاغذفروش بدانیم. با توجه به مطالب بند پیشین درباره دو گزارش مندرج در *الأنساب*، شاید عالمان نیشابوری ذکرشده تا سده پنجم قمری کاغذفروش بوده‌اند.

رکود آن در سده ششم قمری، به‌ویژه نیمه دوم آن، رخ داد. بخش عمده اطلاعات ما درباره سه صنعت سفالگری، فلزکاری و شیشه‌گری از اکتشافات باستان‌شناسی به دست آمده است. بر این پایه، سفالگری در سده‌های سوم تا چهارم قمری در نیشابور رونق داشته است و باتوجه به کوره‌های سفال‌پزی مکشوف متعلق به دوره سلجوقی، این صنعت از حدود نیمه سده پنجم تا حدود نیمه سده ششم قمری همچنان رونق خود را حفظ کرده است. باتوجه به فقدان اطلاعات درباره قدمت اشیاء فلزی کشف‌شده در نیشابور، بررسی دقیق رونق و زوال این صنعت در این شهر ممکن نیست. با این‌همه، نظر به منابع رجالی، باید رونق و رکود آن را در نیشابور به‌طور تقریبی مشابه رونق و رکود سفالگری و اوج آن را در سده پنجم قمری دانست. همچنین اطلاعاتی که درباره شیشه‌گری در نیشابور از دو طریق منابع مکتوب و اشیاء مکشوف به دست آمده است، از رونق آن در سده‌های سوم تا پنجم قمری حکایت دارد. اطلاع از رونق سه صنعت عمده دیگر نیشابور از طریق منابع مکتوب کهن حاصل می‌شود و این منابع دست‌کم از رونق آن‌ها در سده‌های سوم تا پنجم قمری خیر داده‌اند.

چنین می‌نماید که در نیشابور و در نیمه نخست سده ششم قمری، صنعت تاحدودی با رونق کمتر همچنان فعال بود؛ چنان‌که نام صنعتگری کاغذساز، اگر وی را کاغذفروش ندانیم، و یک فلزگر و یک کفشگر از سده ششم قمری به دست آمده است. با این همه، کمبود اطلاعات ما را به این دیدگاه رهنمون می‌سازد که صنایع نیشابور در سده ششم قمری، به‌ویژه پس از فتنه غزان در سال ۵۴۸ و ۵۴۹ ق/ ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ م، تاحدودی فروغ کمتری داشته است.

می‌رفته است (سمعانی، ۱۴۱۹: ۱۴۹/۱)، در نام دو عالم نیشابوری متعلق به سده پنجم قمری دیده می‌شود. منابع تنها مفهوم لولک را بیان کرده‌اند که نوعی کفش بوده است (ابن‌اثیر، بی‌تا: ۴۰۱/۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ۶۳۷/۱۳). در نیشابور استاد ابوالقاسم عبدالجبار اسفراینی (د. ۴۵۲ ق/ ۱۰۶۰ م)، فقیه و متکلم برجسته اشعری (سبکی، بی‌تا: ۲۲۰/۳) و پسرش، محمد (فارسی، ۱۳۶۲: ۶۶ و ۶۷)، با این نسبت شناخته می‌شده‌اند.

روی‌هم‌رفته، باتوجه به آن دسته از عالمان نیشابوری که با القاب «خفّاف» و «حدّاء» شناخته می‌شده‌اند، به‌نظر می‌رسد صنعت کفشگری از سده سوم تا سده پنجم قمری در نیشابور رونق داشته است؛ اگرچه باتوجه به گزارش یادشده منهای سراج، گویا این صنعت در سده ششم قمری نیز تاحدودی فعال بوده است.

نتیجه

بافندگی، سفالگری، فلزکاری، شیشه‌گری، رنگرزی، کاغذسازی و کفشگری عمده‌ترین صنایع نیشابور در سده‌های سوم تا ششم قمری بوده است و به‌نظر می‌رسد دو صنعت نخستین بر دیگر صنایع برتری داشته است. اگر در نیشابور فلزکاری را هم‌ردیف دو صنعت اول ندانیم، به‌نظر می‌رسد باید آن را در مرتبه بعدی جای داد. باتوجه به اطلاعات منابع مکتوب کهن و کشف‌های باستان‌شناسی، به‌نظر می‌رسد که به‌طور کلی صنعت در نیشابور در حدود سده‌های سوم تا پنجم قمری رونق داشته است.

با این‌همه، زمان رونق و رکود صنایع نیشابور یکسان نیست. برپایه منابع مکتوب کهن، در خراسان رونق بافندگی در سده‌های چهارم تا پنجم قمری و

پی‌نوشت

۱. مرکزیت سیاسی نیشابور در خراسان طی حدود دست‌کم دو سده و نیم، قراردادستن در مسیر ارتباطی شرق و غرب جهان اسلام، برخورداری از آب فراوان، خاک مرغوب و هوای مطبوع، وجود معادن سرشار همچون فیروزه از جمله مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های آن بوده است.
 ۲. این دیدگاه گویا براساس نمونه‌های موجود به‌دست آمده از برخی از شهرهای میانی ایران یعنی ری، کاشان و یزد اظهار شده است.
 ۳. در مرو نیز مانند نیشابور، نفیس‌ترین لباس‌های پنبه‌ای و ابریشمی تولید می‌شد (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۸۲؛ ابن‌حوقل، ۱۹۳۸-۱۹۳۹: ۴۵۲).
 ۴. در عربی در معنای نخست، چادرست و معرّب تالشان؛ نوعی از رداء فوطه که عربان و خطیبان و قاضیان بر دوش اندازند (نک: دهخدا، ۱۳۵۲-۱۳۲۵: «طیلسان»؛ درباره مفهوم و کاربرد آن، همچنین نک: دزی، ۱۳۵۹: «طیلسان»، ۲۶۲ تا ۲۶۴).
 ۵. مقدسی همچنین می‌افزاید که نیشابوریان طیلسان را بر عمامه می‌نهادند و روی طیلسان، دُرّاعه می‌پوشیدند. اضافه عمامه را نیز به پشت سر و روی دُرّاعه می‌انداختند (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۸).
 ۶. جامه‌ای است که ازسوی پیش بازست و پس از پوشیدن دو طرف پیش را تا دکمه به هم می‌پیوندند (دهخدا، ۱۳۵۲-۱۳۲۵: «قبا»).
 ۷. آنچه روی لباس‌ها می‌پوشند مانند جبّه و عباءة، هر لباسی که همه بدن را بپوشاند، چادر، دوش‌انداز (نک: دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «ردا» و «رداء»).
 ۸. فوطه‌ای است که بر دوش اندازند و فارسیان به تخفیف نیز خوانند. جامه‌ای دراز که مرد و زن هر دو می‌پوشند و زاهدان و شیوخ [تصوف] نیز بر تن
- می‌کنند، بالاپوشی که فراخ باشد (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «دُرّاعه»). گویا در زمان‌های قدیم تنها از پشم تهیه می‌شده است. بخش جلوان این لباس تا روی قلب گشاده و مزین به تکمه و جاتکمه بود (دزی، ۱۳۵۹: «دراع»، ۱۶۸ و ۱۶۹).
 ۹. گیاهی است که پوست آن را در آب می‌خیسانند و سپس آن را ریشه‌ریشه می‌کنند مانند پشم و پنبه می‌ریسیدند و با آن جامه می‌بافتند (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «کتان»).
 ۱۰. مترجم لطائف المعارف می‌نویسد که تار ملحم ابریشم و پود آن غیر ابریشم است برخلاف دیبا (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۷ پاورقی).
 ۱۱. عُرَب بن سعد قُرطُبی به جز مَلْحَم (مَلْحَم) نیشابوری، از ملحم شُعَیبی نیز یاد کرده است (قرطبی، بی‌تا: ۸۰).
 ۱۲. حریری منسوب به حریر، پارچه ابریشمی، است (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «حریر»). باین همه، سمعانی آن را نوعی لباس دانسته است (سمعانی، ۱۴۱۹: ۲۰۸/۲).
 ۱۳. نوعی جامه نازک ارزشمند از جنس ابریشم (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «سایری»).
 ۱۴. حَفّ الثوب و أَحَفّ یعنی ریشه‌های جامه را با شانه و تیغ بافت (سیاح، ۱۳۷۵: «حَفّ»). الحَفّهُ نیز به معنای چوبی است که لباس بر روی آن بافته می‌شود (معلوف، ۱۹۹۸: «حَفّ»).
 ۱۵. کِساء در مفهوم عام، به معنی جامه است. در مفهوم خاص، به نوعی روپوش نیز کِساء اطلاق می‌شده است (نک: دزی، ۱۳۵۹: «کِساء»، ۳۶۰، «حیک»، ۱۴۳). عبارت سمعانی نشان می‌دهد که در این جا مفهوم خاص آن منظور بوده است.
 ۱۶. کِساء را می‌بافت یا می‌فروخت یا به دور خود

۱۹۹۸ م: «دبج» و معرب آن دیباج است (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «دیباج»).

۲۶. به کسر طاء و اصل آن فارسی است (تراز)؛ گویا پارچه‌هایی منظور است که بر آنها نقش و نگار یا خطوط نقش می‌شده است و به خود کتابتی که بر جامه‌ها می‌شده است نیز طراز گفته شده است (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «طراز»).

۲۷. جامه‌های زرباف که از دیبای منقش ساخته می‌شد و سقلاطون واژه‌ای رومی است (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۲ پاورقی).

۲۸. نوعی حریر که در همه جهان اسلام انتشار یافته بود. ادریسی در سال ۵۴۸ هـ ق از ۸۰۰ کارگاه حریربافی عتّابی در جنوب اندلس سخن گفته است. منسوب به کسی به نام عتّاب است که این نوع حریر را می‌بافته است (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۲ پاورقی).

۲۹. به نظر می‌رسد درست است که بزازان را هم پارچه‌فروش و هم جامه‌فروش و کرابیسیان را هم فروشنده پارچه کرباس و هم جامه آن دانست (نک: دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «بزاز»، «کرباس»، «کرابیسی»).

۳۰. گلابه سفال‌گری، اندود گل رُستی روی سفالینه (مرزبان، ۱۳۸۰: ۳۲۳).

۳۱. همچنین شمار اندکی از سفالینه‌های به‌دست‌آمده در سده پنجم قمری ساخته شده است (جلیلی، ۱۳۸۱: ۹).

۳۲. در اسفند ۱۳۴۳ وزارت فرهنگ و هنر وقت سیف‌الله کامبخش‌فرد را مأمور کرد تا درباره کوره‌های سفال‌پزی که حفاری غیرمجاز شده و ویران شده بود، مطالعه کند. کاوش ۲۲ روزه در شهر کهنه نیشابور در شمال دیه خرمک و اراضی ده لکلک آشیان به یافته‌شدن چهار کوره سفال‌پزی دوره سلجوقی انجامید (کامبخش‌فرد، ۱۳۴۹: ۸ و ۷).

۳۳. یکی از شواهد ساخت اشیاء فلزی در خراسان در

می‌پیچید یا می‌پوشید (نک: سمعانی، ۱۴۱۹: ۶۵ تا ۶۷).

۱۷. جامه‌ای قیمتی و گران‌بها که از پشم شتر بافته می‌شد و ذکر نوع ابریشمین آن نیز در تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار دیده می‌شود. نوع معروف برد به برد یمنی یا برد یمانی شناخته می‌شود و جمع آن برد است به ضم باء و فتح راء (نک: دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «برد»).

18. Adanī.

۱۹. به کسر میم و هم به فتح آن؛ دستار که دست پاک کنند به وی، رومال، پارچه‌ای که با آن عرق و جز آن را پاک کنند (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «مندیل»).

۲۰. تاختج و راختج انواعی از دیبا یا کتان ساخت نیشابور بوده است (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۲ پاورقی).

۲۱. پارچه‌ای یک رنگ یا پارچه ابریشمی خالص و نازک که پنبه و چیز دیگر در آن به کار نرود (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۲ پاورقی).

۲۲. اُصیر در لغت به معنای موی به‌هم‌پیچیده و پیوسته و مژه انبوه و دراز است (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۲ پاورقی).

۲۳. به ضم حاء و تشدید لام به معنای ازار، برده‌های یمانی باشد یا غیر آن (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «خُله»).

۲۴. به‌نوشته ثعالبی (ثعالبی، بی‌تا: ۲۴۷)، اعراب هر پارچه نازکی را که از خراسان می‌رسید «شاهجانی» می‌گفتند و در برابر، هر پارچه سخت‌بافی را «مروی» می‌خواندند و این هر دو از نام مرو شاهجان گرفته شده بود.

۲۵. پارچه‌ای ابریشمی درنهایت نفاست، نوعی جامه ابریشمی و منقش (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «دیبا»)، پارچه‌ای که تاروپود آن ابریشم بود (معلوف،

(والتر، ۱۳۳۸: ۸۸ و ۸۹).

۴۰. مقدسی «أبوز» ضبط کرده است که گویا مقصود وی همان ابزیم یا ابزین به کسر راء است که دهخدا درباره آنها چنین نوشته است: زبانه پیش‌بند یعنی کمرسار. زبان‌مانندی که در یک سر کمربند باشد و در حلقه سر دیگر شود. زبانه کمربند و کمرسار، جمع آن دو نیز ابازیم و ابازین می‌شود (دهخدا، ۱۳۲۵-۱۳۵۲: «ابزین» و «ابزیم»).

۴۱. به احتمال «صناعت» در عبارت «و ما ینسب الیه من صناعت» تصحیف شده‌ای از «صباغته» (رنگ‌کردن) باشد.

۴۲. عبدالحی حبیبی اهل افغانستان و مصحح طبقات ناصری می‌نویسد که اکنون هم بدان ماسی می‌گوییم (منهاج‌سراج، ۱۳۶۳: ۱۳۳/۲ پاورقی).

کتابنامه

الف. کتاب

. ابن‌ابی‌الوفاء، ابو محمد عبدالقادر، (بی‌تا)، الجواهر المضيئة فی طبقات الحنفیة، حیدرآباد: مطبعة دائرة المعارف النظامیة.

. ابن‌ابی‌یعلی، ابوالحسین محمد، (۱۳۷۱ق)، طبقات الحنابلة، تصحیح: محمد حامد الفقی، قاهره: مطبعة السنة المحمدیة.

. ابن‌اثیر، عزالدین، (بی‌تا)، اللباب فی تهذیب الأنساب، بیروت: دار صادر.

. ابن‌حوقل، ابوالقاسم محمد، (۱۹۳۸-۱۹۳۹)، صورة الارض، لیدن: بریل.

. ابن‌فقیه، احمد بن محمد، (۱۳۰۲ق)، مختصر کتاب البلدان، لیدن: بریل.

. ابن‌فندق، علی بن زید بیهقی، (۱۳۶۱)، تاریخ بیهقی، تصحیح و تعلیق احمد بهمنیار، بی‌جا: کتابفروشی

اوایل دوره اسلامی، گزارش طبری درباره ساخت ابرق‌های طلایی و نقره‌ای به دستور نصر بن سیار (حک: ۱۲۰ تا ۱۳۱ق)، والی خراسان در دوره اموی است (طبری، بی‌تا: ۵/۵۳۳).

۳۴. سابقه ساخت اشیاء نقره‌ای در خراسان در دوره اسلامی، چنان‌که در ارجاع پیشین از نظر گذشت، دست‌کم به سده دوم قمری بازمی‌گردد. بلخ نیز در سده پنجم قمری در این صنعت مرکزیت داشته است (Allen, 1982: 17).

۳۵. ابراهیم‌بای سلامی از معادن سنگ آهن در سنگان خواف نیز سخن گفته است و بدون ارجاع، منبع این مطلب را منابع جغرافیایی سده هشتم و نهم قمری دانسته است (ابراهیم‌بای سلامی، ۱۳۸۵: ۱۶). نگارندگان منبع آن را نیافته‌اند.

۳۶. سکه در کتب لغت به این معانی دانسته شده است: میخ، درهم و دینار، وسیله آهنی شخم‌زدن، یک شیء آهنی منقوش که با آن سکه‌ها را ضرب می‌کردند. به زره تنگ حلقه نیز «سُک» گفته می‌شد (نک: جوهری، «سکک»؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۵ق: «سکک»).

۳۷. افزون بر معادن مس در نواحی نیشابور، شاید مقادیری از این فلز را از مرو نیز می‌آوردند؛ چون دارای معادن مس بود (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۴).

۳۸. بآنکه آلن از سکوت منابع مکتوب جغرافیایی و تاریخی از فلزکاری در نیشابور سخن گفته است (آلن، ۱۹۸۲: ۲۲)، مقدسی در سده چهارم قمری از سوزن‌ها و چاقوهای بی‌مانند نیشابور سخن گفته است (مقدسی، ۱۹۰۶: ۳۲۵).

۳۹. به دوره‌ای میان سده‌های سوم تا پنجم هجری / نهم تا یازدهم میلادی اطلاق می‌شود که طی آن برخی از کشاورزان روس به انگیزه یافتن قطعه زمینی برای کشت، به نواحی شرقی‌تر مهاجرت می‌کردند

- فروغی.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، (۱۴۰۸ق)، البدایه و النهایه، تحقیق و تعلیق علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن ماکولا، علی بن هبة الله، (بی تا)، الإكمال فی رفع الإرتیاب عن المؤتلف و المختلف فی الأسماء و الکنی و الأنساب، قاهره: دارالکتب الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵)، لسان العرب، قم: ادب الحوزه.
- ابن منور، محمد، (۱۳۵۴)، أسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر.
- ابن نجار، ابوعبدالله محمد، (۱۴۱۷ق)، ذیل تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابوبکر خوارزمی، (۱۹۷۰م)، الرسائل، بیروت: دار مکتبه الحیاة.
- اسماعیل علم، نعمت، (۱۳۸۲)، هنرهای خاورمیانه در دوران اسلامی، ترجمه عباسعلی تفضلی، مشهد: به نشر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۹۲۷)، مسالک الممالک، تصحیح: دخویه، لیدن: بریل.
- بولنوا، لوس، (۱۳۸۳)، راه ابریشم، ترجمه ملک ناصر نوبان، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد، (۱۳۵۰)، تاریخ، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، (۱۳۱۳)، تتمه الیتیمه، به کوشش عباس اقبال، تهران: بی تا.
- ، (۱۳۷۵ق)، یتیمه الدهرفی محاسن أهل العصر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره: بی تا.
- ، (بی تا)، لطائف المعارف، تحقیق: ابراهیم ایاری و حسن کامل صیرفی، بی جا: دار احیاء الکتب العربیه.
- جوینی، عظاملک، (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، عبدالله خوافی، (۱۳۷۰)، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، تصحیح و تعلیق غلامرضا ورهرام، تهران: اطلاعات.
- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله ابن البیع، (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، ترجمه و اضافات محمدبن حسین خلیفه نیشابوری، تقدیم، تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، بی جا: آگه.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۷۲)، تقدیم: ولادیمیر بارتولد، تعلیق: و. مینورسکی، ترجمه مقدمه و تعلیقات میرحسین شاه، تصحیح و تحشیه مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- خواجه عبدالله انصاری، (۱۳۸۶)، طبقات الصوفیه، تصحیح: محمد سرور مولایی، تهران: توس.
- دزی، (۱۳۵۹)، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۲۵-۱۳۵۲)، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- دیماند، س. م، (۱۳۶۵)، راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، بی جا: علمی و فرهنگی.
- ذهبی، شمس الدین، (۱۴۰۷)، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی.
- ، (بی تا)، تذکره الحفاظ، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- زبیدی، سیدمحمد مرتضی، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، دراسه و تحقیق علی شیری، بی جا: دارالفکر.

- سبکی، تقی‌الدین، (بی‌تا)، طبقات الشافعیة الكبرى، بیروت: دارالمعرفه.
- سمعانی، ابوسعده، (۱۴۱۹)، الأنساب، تقديم و تعليق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالفکر.
- ، (۱۳۹۵ق)، التحییر فی المعجم الكبير، تحقیق منیره ناجی سالم، بغداد: بی‌نا.
- سیاح، احمد، (۱۳۷۵)، فرهنگ بزرگ جامع نوین (ترجمه المنجد با اضافات)، تهران: اسلام.
- سیوطی، جلال‌الدین، (بی‌تا)، لب‌الباب فی تحریر الأنساب، بیروت: دار صادر.
- صفدی، خلیل بن آیک، (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، بیروت: دار احیاء التراث.
- طبری، ابوجعفر محمد، (بی‌تا)، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- فارسی، عبدالغافر، (۱۳۶۲)، المنتخب من السیاق لتاریخ نيسابور، انتخاب: ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد صریفینی، به کوشش محمد کاظم محمودی، قم: جامعه مدرسان حوزه علمیه.
- قرطبی، عریب‌بن سعد، (بی‌تا)، صلة تاریخ الطبری، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- قزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۶۶)، آثار البلاد و أخبار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرف‌کندی، تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان.
- قُشَیری، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قُشَیریّه، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح و افزودن استدراکات: بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- قوچانی، عبدالله، (۱۳۸۳)، گنجینه سکه‌های نیشابور مکشوفه در شهر ری، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده زبان و گویش.
- ، (۱۳۴۹)، کاوش‌های نیشابور و سفالگری ایران در سده پنجم و ششم هجری، بی‌جا: وزارت فرهنگ و هنر.
- کیانی، محمدیوسف، (۱۳۷۷)، پیشینه سفال و سفالگری در ایران، تهران: نسیم دانش.
- متز، آدام، (۱۳۸۸)، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیر کبیر.
- محمدحسن، زکی، (۱۳۶۶)، تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، بی‌جا: اقبال.
- مرزبان، پرویز و حبیب معروف، (۱۳۸۰)، فرهنگ مصور هنرهای تجسمی، تهران: سروش.
- مزی، ابوالحجاج یوسف، (۱۴۰۶ق)، تهذیب الکیمال فی أسماء الرجال، تحقیق و تعليق بشار عواد معروف، بیروت: مؤسسة الرسالّة.
- معلوف، لویس، (۱۹۹۸)، المنجد فی اللغه، بیروت: دارالمشرق.
- مقدسی، ابوعبدالله، (۱۹۰۶)، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، تصحیح: دخویه، لیدن: بریل.
- مناظر احسن، محمد، (۱۳۶۹)، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، بی‌جا: علمی و فرهنگی.
- منهاج‌سراج، عثمان بن محمد، (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- میکل، آندره، (۱۳۸۱)، اسلام و تمدن اسلامی، ترجمه حسن فروغی، تهران: سمت.
- ناجی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران: امیرکبیر.
- والتر، (۱۳۳۸)، تاریخ روسیه (از پیدایش تا ۱۹۴۵م)، ترجمه و مقدمه به قلم نجفقلی معزی، بی‌جا: کمیسیون معارف.
- هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۳۶)، کشف المحجوب، تصحیح والتین ژوکوفسکی، ترجمه مقدمه و فهرس

د. منابع لاتین

- . Allen, James Wilson, (1982), Nishapur: Metalwork of the Early Islamic Period, New York: The Metropolitan Museum of Art.
- . Bosworth, Clifford Edmund, (1975), "The Early Ghaznavids", in The Cambridge History of Iran, vol. iv, edited by R. N. Frye, New York: Cambridge University Press.
- . _____, (1963), The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- . Grabar, Oleg, (1975), "The Visual Arts", in The Cambridge History of Iran, vol. iv, edited by R. N. Frye, New York: Cambridge University Press.
- . Kröger, Jens, (1995), Nishapur: Glass of the Early Islamic Period, New York: The Metropolitan Museum of Art.
- . Wilkinson, Charles k, (1973), Nishapur: Pottery of the Early Islamic Period, [New York]: The Metropolitan Museum of Art.
- . _____, (1987), Nishapur: Some Early Islamic Buildings and Their Decoration, New York: The Metropolitan Museum of Art.

به قلم محمد عباسی، بی‌جا: امیرکبیر.

. یاقوت حموی، ابو عبدالله، (۱۹۹۵ م)، معجم البلدان، بیروت: دارصادر.

ب. مقاله

- . ابراهیم‌بای سلامی، غلام‌حیدر، (۱۳۸۵)، «خواف و شهرهای آن»، در تحقیقات جغرافیایی، س ۲۱، ش ۸۱، ۲۶ تا ۵.
- . اسلامی‌ندوشن، محمدعلی، (۱۳۴۲)، «نیشابور و خیام ۱»، مجله یغما، س ۱۶، ش ۱۷۸، ص ۶۰ تا ۶۵.
- . شریفان، هادی و مصطفی ده‌پهلوان، (۱۳۸۷)، «فلزکاری نیشابور در دوره اسلامی (قرون ۲ تا ۶ ق)»، در باستان‌پژوهی، س ۱۰، ش ۱۶، ص ۳۱ تا ۴۶.
- . کامبخش فرد، سیف‌الله، (۱۳۴۶)، «سفالگری نیشابور در عهد سلجوقیان»، در بررسی‌های تاریخی، ۲، ش ۳ و ۴.

ج. پایان‌نامه

- . جلیلی، رسول، (۱۳۸۱)، بررسی نقوش و کتیبه‌های سفال نیشابور، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ارتباط تصویری.
- . مهجور، فیروز، (۱۳۷۲)، بررسی هنر فلزکاری نیشابور از صدر اسلام تا حمله مغول، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، باستان‌شناسی.